

دلایل عزیمت هارون الرشید به خراسان

امیر اکبری

استادیار دانشگاه آزاد بجنورد

هارون در دوران خلافت خود، دوبار عزم خراسان کرد. یک بار در سال ۱۸۹ق / ۵-۸۰۴م که برای رسیدگی به دادخواهی مردم از ظلم علی بن عیسی حاکم خراسان، تاری پیش رفت و سپس به دلایلی از جمله اظهار اطاعت علی بن عیسی از خلیفه و همچنین مشکلاتی که برای خلیفه در غرب امپراتوری پیش آمده بود مجبور به بازگشت شد. دگر بار وجود آشوبها و بحرانهای بسیار در خراسان، حرکت وی را در سال ۱۹۲ق / ۷-۸۰۷م به سمت خراسان ضروری ساخت. او از یک سو برای فرو نشاندن آتش فتنه خراسان، ماوراءالنهر و سیستان مجبور بود به علت ناکامی و بی‌لیاقتی علی بن عیسی خود

عازم این دیار شود و از سوی دیگر، در تلاش بود تا امنیت و آرامش در امپراتوری را برای ولیعهدانش فراهم آورد؛ چرا که مسئله تقسیم قلمرو و تأکید بر حفظ آن بیش از هر چیز ذهن او را به خود مشغول داشته بود. او برای این منظور در سال ۱۷۵ق / ۷۹۱م محمد بن زبیده، پسر پنج ساله خود را ولیعهد قرار داده^۱، او را به امین ملقب ساخت^۲.

هارن تا سال ۱۸۳ق / ۷۹۹م سخنی از جانشینی فرزند دیگرش مأمون به میان نیاورد و به گفته برخی منابع، عدم تمایل بنی هاشم نسبت به مأمون در این امر مؤثر بود^۳، اما او به تدریج بر لیاقت و درایت مأمون بیشتر آگاهی می‌یافت. مسعودی به مشورتهای زیاد هارون با نزدیکانش اشاره دارد که در آن نسب امین و لیاقت مأمون، عامل قطعی شدن انتخاب دو جانشین بوده است^۴. در مجموع مشکلات درونی و بیرونی در ساختار خلافت، سبب

۱- ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم: تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۴۱۳.

۲- محمد میرخواند، روضة الصفا، تهذیب و تلخیص زریاب خوئی، چاپ دوم: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش، ص ۴۵۱.

۳- علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم: تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ش، ج ۲، ص ۳۵۶.

۴- همان، ج ۲، ص ۳۵۶-۳۵۵.

تقسیم قدرت و حکومت میان فرزندان هارون گردید؛ اما مواردی دیگر چون: ضرورت انتخاب ولیعهد، آگاهی بر توانمندی و لیاقت مأمون در اداره امور خلافت، وجود نسب و حمایت هاشمیان از امین، علاقه‌مندی هارون به سهم کردن همه فرزندان در حکومت^۱، گستردگی خلافت عباسی، پی بردن رشید به ناتوانی امین در اداره امپراتوری، وجود شورشهای پیاپی و ناآرامی در نقاط غربی و شرقی خلافت بیش از هر چیز در تقسیم امپراتوری برای سهولت در اداره این قلمرو گسترده مؤثر بوده است.^۲

تقسیم خلافت که بر اساس ضرورت و آگاهی انجام گرفته بود، در صورت اجرا می‌توانست آرامش را در امپراتوری بزرگ عباسی برقرار سازد. وی مناطق دوردست جزیره و مرزهای امپراتوری بیزانس را که احتمال ناامنی و بحران از آنجا بیشتر می‌رفت به قاسم واگذار کرد. وجود او برای حفظ این مناطق کفایت می‌کرد، ولی عراق و حجاز و بخشهایی از یمن را که در آن هاشمیان و طرفداران امین بیشتر بودند به او سپرد. همچنین مناطق شرقی کشور و به ویژه خراسان را که منطقه بحرانی و پر آشوب بود، به لایق‌ترین فرزندش یعنی مأمون واگذار کرد. انتصاب مأمون با اعتراض زبیده (مادر امین) توأم شد، چرا که هارون سپاه و تجهیزان بیشتری را برای برقراری امنیت در خراسان به مأمون واگذار کرده بود. هارون در جواب زبیده با خشم اعلام کرد، من قلمرو صلح را به پسر تو و ناحیه جنگ را به

عبدالله مأمون داده‌ام. به همین جهت صاحب جنگ بیشتر به مردان و سپاه نیاز دارد.^۳ او برای دو پسرش امین و مأمون امتیازات نسبتاً یکسانی را در نظر گرفته بود. برای هر دو سپاه، قلمرو حکومت مشخص و درآمدهای بسیار تعیین کرده بود تا آنجا که گمان نمی‌رفت رابطه آنها دگرگون شود.^۴ اما دقت و تلاش هارون برای عقد پیمانی

۱ - مسعودی در نظرخواهی هارون از عمانی شاعر، نقل قول می‌کند که عمانی به هارون گفته بود: «امین چیز دیگری است». اما هارون در جواب وی گفت: «به خدا که من در عبدالله دوراندیشی منصور و عبادت مهدی و عزت نفس هادی را می‌بینم و اگر می‌خواستم چهارمی را نیز می‌گفتم». بنگرید به: مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۵.

۲ - از جمله این شورشها می‌توان به شورش یمنیها و مصریها در سال ۱۷۶ق / ۷۹۲م در شام، شورش عامر بن عامر در دمشق به سال ۱۷۶ق / ۷۹۲م، شورش ولید بن طریف حوری در سال ۱۷۹ق / ۷۹۵م در جزیره، شورش هیصم بن همدانی در سال ۱۷۹ق / ۷۹۵م در یمن، ضعف در برقراری آرامش شمال آفریقا، پیدایی دولت ادریسیان و واگذاری امور آفریقا به ابراهیم بن اغلب، درگیری هارون با بیزانس در سال ۱۸۱ق / ۷۹۷م، شورش حمزه در خراسان به سال ۱۷۹ق / ۷۹۵م، اقدامات علی بن عیسی در خراسان که به احضار وی در سال ۱۸۳ق / ۷۹۹م انجامید و... اشاره کرد. بنگرید به: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۷-۴۱۵.

۳ - مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۷.

۴ - محمد الخضری بک، محاضرات تاریخ الامم

سخت میان دو برادر نتوانست دستاوردی برای حفظ وحدت خلافت داشته باشد، و برخلاف انتظار او، باعث بروز مشاجراتی شد که اساس خلافت را تهدید کرد.

هارون در واپسین روزهای عمر خویش با بحران و شورشهای بسیار در شرق ایران چون شورش رافع بن لیث در ماوراءالنهر، شورش حمزه خارجی در سیستان و بی‌کفایتی علی بن عیسی در حکومت خراسان رودرو بود. این امر به همراه تلاش مستمر او برای برقراری امنیت در امپراتوری فرزنداناش و نیز بذل توجه او به مأمون و اصرارش در ایجاد آرامش و حفظ حریم قدرت وی در خراسان برای سالهای آتی باعث می‌شد تا در واپسین روزهای زندگانی که خود بدان واقف بود^۱، برای بازگرداندن امنیت در شرق، به همراه مأمون عازم خراسان شود. بررسی و مطالعه نامنی و بحران در شرق ایران و عوامل آن، دلایل حرکت هارون به خراسان را بیشتر روشن خواهد ساخت.

۱- اقدامات علی بن عیسی در خراسان

هارون در سال ۱۷۹ق / ۷۹۵م فضل بن یحیی برمکی را از حکومت خراسان عزل کرد. اقدامات عام المنفعه فضل در خراسان^۲ خاطره خوشایندی را نسبت به یک والی خوب در ذهن مردم این دیار ایجاد کرده بود. هارون پس از عزل فضل، منصور بن یزید حمیری را که دایی پدرش بود ولایتدار خراسان کرد^۳. یعقوبی در کتاب

البلدان^۴ برخلاف روایت دیگر در کتاب تاریخ خود یادی از ولایتداری منصور نمی‌کند^۵. شاید حکومت او که بیش از دو ماه به طول نینجامیده^۶ سبب شده است تا ایام حکومت وی را مهم به‌شمار نیاورند. علی بن عیسی فرمانده نگهبانان ویژه خلیفه، در آغاز سال ۱۸۰ق / ۷۹۶م به رغم مخالفت یحیی برمکی، وزیر خلیفه، به حکومت

→ الاسلامیة - الدولة العباسیة، چاپ دهم: مصر، مطبعة الاستقامة، ۱۳۸۲ق، ص ۱۷۰؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم: تهران، اساطیر، ۱۳۶۹ش، ج ۱۲، ص ۵۳۴۲.
۱ - محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن محمد، تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۶۳ش، ص ۶۸-۶۹.

۲ - همان.

۳ - طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۶۹؛ ابن اثیر، تاریخ کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه عباس خلیلی، تهران، علمی و فرهنگی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۹۰.

۴ - احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳ش، ص ۳۰۴.

۵ - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۶.

۶ - ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم: تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۷ش، ص ۱۸۴.

خراسان منصوب شد^۱. انتخاب او که به گفته بیهقی «بر مغایزه یحیی»^۲ انجام گرفت نتایج ناخوشایند را برای حکومت هارون و خلافت عباسی به همراه داشت. دوران حکومت یازده ساله وی که ظاهراً بیشترین مدت حکمرانی در میان والیان خراسان بوده است، با بحران و آشوبهای بسیار همراه گردید. وی «سیاست آشتی خواهانه و آرامی را که فضل بن یحیی دنبال می‌کرد بگردانید... و خود را بسیار بدنام و بدآوازه کرد»^۳. اقدامات علی بن عیسی خشم بزرگان خراسان را برانگیخت، به گونه‌ای که حسین بن مصعب، پدر طاهر بن حسین از سوء سیاست او به هارون شکایت برد^۴. دیگر بزرگان خراسان نیز یا خود به رشید نامه نوشتند و یا خویشاوندان متنفذ درباری خود را از اقدامات نابخردانه علی در خراسان آگاه کردند^۵. این دادخواهی و فریادهای مردم خراسان ظاهراً در آغاز بر گوش هارون کارساز نبود، چنان که او «سوگند خورد که هرکس از علی تظلم کند آن کس را نزدیک وی فرستد»^۶. بی‌گمان هدایای بی‌شماری که علی برای هارون می‌فرستاد در جلب نظر خلیفه بسیار مؤثر افتاده بود. منابع شرح جالبی از مراسم اهدای هدایای علی بن عیسی به هارون الرشید بازگو نموده‌اند. در مجمل التواریخ آمده است:

«او را چندان مال آورد از غلام و کنیزکان و اسبان و جامها و زر و سیم و نامه و مشک و عنبر و میوه‌های گوناگون و ازقاصم و سمور و

انواع آن که آن را قیاس نبود و به میدان اندر جمع آورد و همه میدان پر بود...»^۷.
این هدایا که علی بدان وسیله خلیفه را فریفته بود، چندان باعث وجد او شد که به یحیی گفت: «این بود که می‌گفتی این مرز را بدو نِسپاریم. با رأی تو مخالفت کردیم و مخالفت با تو مایه برکت بود»^۸.

۱- طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۳۳.

۲- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ سوم: تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱ش، ص ۵۳۶.

۳- باسورث، تاریخ سیستان، ص ۱۸۵.

۴- ابن خلدون، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ش، ج ۲، ص ۳۴۶.

۵- طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۳۵.

۶- بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۵۳۷-۵۳۶.

۷- مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، به همت محمد رضانی، چاپ دوم: تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸، ص ۳۴۳. بیهقی نیز درباره آن هنگام که هدایای علی بن عیسی نزد هارون برده شده بود می‌نویسد: «وفضل بن ربیع که حاجب بزرگ بود میان بسته بود تعصب آل برمک را و پای مردی علی بن عیسی می‌کرد، رشید فضل را گفت چه باید کرد در باب هدیه‌ای که از خراسان رسیده است؟ گفت: خداوند را بر منظر باید نشست و یحیی و پسرانش و دیگر بندگان را بنشانند و بیست‌اند تا هدیه پیش آرند و دلهای آل برمک بطرقه». بنگرید به: بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۵۳۷.

۸- طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۳۴.

به گزارش بیهقی، یحیی جواب سختی در عاقبت به زور گرفتن این اموال از صاحبانش به هارون داد، «چنان که آن هدیه بر وی منغص شد و روی ترش کرد»^۱.

تحلیل یحیی بن خالد در اینکه وضع خراسان به شکلی است که باید پول به آنجا فرستاد^۲، نه آنکه داراییهای آنجا را به زور از مردم غصب کرد بسیار دقیق و صحیح از کار درآمد؛ زیرا مدتی نگذشت که بازتاب سیاستهای نادرست علی بن عیسی بر مردم خراسان نمودار شد. به همین دلیل اعتراضات مردم خراسان، که با شورش ابوالخصیب وهیب بن عبدالله نسائی در سال ۱۸۳ق / ۷۹۹م بروز کرده بود، به همراه نامه علی بن عیسی به هارون در شرح ویرانیهای حمزه خارجی در سیستان^۳ و همچنین رسیدن گزارشی از قصد توطئه خود علی بن عیسی بر ضد هارون^۴، سبب شد تا وی در سال ۱۸۹ق / ۸۰۴م عازم خراسان شود؛ اما ملاقات علی بن عیسی با هارون در ری و همچنین تقدیم هدایای هنگفت وی به هارون و نزدیکانش مانع بازخواست و عزل او شد^۵.

هارون که خود در این وقت بر ستم علی بن عیسی نسبت به مردم خراسان واقف بود، بیش از هر چیز از سرپیچی و مخالفت علی بن عیسی با خود هراس داشت^۶، ولی در این سفر اطمینان خاطر خلیفه از این جهت حاصل شد. حوادث بعدی نشان داد که خوش بینی خلیفه برای بهبود اوضاع خراسان بی اساس بوده است. هنوز یک

سال از بازگشت هارون از ری نگذشته بود که دوباره خراسان را آشوبی دیگر فراگرفت، چنان که ترس و وحشت خلیفه را دو چندان کرد و آن شورش رافع بن لیث بن نصر بن سیار در سمرقند بر ضد علی بن عیسی در سال ۱۹۰ق / ۸۰۵م بود. وی توانست تمام ناراضیان ماوراءالنهر را پیرامون خود گرد آورد و ترکان را همراه خود سازد.

یعقوبی می نویسد: چون رشید دریافت

۱- برای اطلاع بیشتر بنگرید به: تاریخ بیهقی، ص ۵۳۶-۵۳۹.

۲- محمد بن عبدوس جهشیاری، کتاب الوزراء و الکتب، تحقیق مصطفی السقا- ابراهیم الأبیاری، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، بی نا، ۱۳۴۷ش، ص ۲۹۱-۲۹۰.

۳- باسورت، تاریخ سیستان، ص ۲۰۲-۲۰۱.

۴- طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۳۳۵؛ ابن خلدون، العبر، ج ۲، ص ۳۴۶.

۵- طبری، تاریخ طبری، ص ۵۳۳۶؛ میرخواند، روضة الصفا، ج ۱، ص ۴۵۳.

۶- ترس مأمون از شورش علی بن عیسی در هنگام اعزام هرثمه به حکمرانی خراسان نیز مشهود است. او هرثمه را با فرمانی مأمور می کند تا در فرصت مقتضی علی بن عیسی را غافلگیر کند و اموالش را مصادره نماید. این امر برای جلوگیری از هرگونه واکنش علی بن عیسی بوده است. بنگرید به: ابوعلی بلعمی (منسوب)، تاریخ نامه طبری، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران، نشر نو، ۱۳۶۶ش، ج ۲، ص ۱۲۰۴؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۳۴۷.

شورش رافع با طرح و نقشه علی بن عیسی انجام گرفته است، هرثمه بن اعین را با سپاهی برای دستگیری و خلع علی بن عیسی به خراسان فرستاد^۱.

طبری گزارشی از اقدام عیسی پسر علی در پنهان کردن سی میلیون درهم در باغ بلخ ارائه می‌دهد و آن را عاملی برای برکناری علی بن عیسی می‌داند؛ زیرا پیشتر وی ادعا کرده بود برای جنگ با رافع زیور زنانش را فروخته است^۲.

باسورث در مورد علت برکناری علی بن عیسی معتقد است: «علت تقریبی برکناری او بیدادگری‌اش در حکومت خراسان نبود، بلکه ناتوانی او در فرو نشانیدن شورش خطرناک رافع بن لیث، نواده ولایتدار اموی خراسان نصر بن سیار بوده است»^۳.

ناتوانی علی بن عیسی در پایان دادن به ناآرامیهای خراسان، هارون را متوجه اشتباه خویش در براندازی برمکیان نمود. او دریافت که این اقدام و نیز حکومت ظالمانه علی بن عیسی، تا چه اندازه اهل خراسان را از عباسیان بیزار کرده است^۴. بنابراین وی برای آرام کردن اوضاع خراسان در سال ۱۹۲ق / ۸۰۷م با تن بیمار به اجبار عازم خراسان شد. او سخنان یحیی برمکی را در پیش‌بینی سرانجام اقدامات علی بن عیسی به یاد آورد و گفت: «به خدا یکصد هزار هزار به مصرف رساندم و به هیچ چیز دست نیافتم»^۵.

هارون که در آستانه عزیمت به خراسان بر عزل علی بن عیسی مصمم شده بود، هرثمه بن

اعین را با فرمانی به حکومت خراسان منصوب کرد، و همچنین او را مأمور جنگ با رافع بن لیث نمود. هارون از ترس عصیان و سرکشی علی بن عیسی به هرثمه سفارش کرد که ابتدا تظاهر کند برای کمک رساندن به علی بن عیسی در نبرد رافع رفته است و سپس در فرصت مناسب، او را دستگیر و اموالش را مصادره کند^۶. هرثمه نیز با همین شیوه موفق به دستگیری علی بن عیسی شد و همه اموال وی را که هشتاد میلیون درهم نقد و نیز هزار و پانصد بار شتر کالا بود، ضبط کرد^۷. سپس وی را سوار بر شتری بدون پالان برای محاکمه نزد هارون فرستاد^۸.

۲- خوارج و حمزه خارجی

از عوامل مهم دیگر عزیمت هارون به

۱- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۶.

۲- طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۳۴۵-۵۳۴۴؛ ابن

اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۰، ص ۱۴۳-۱۴۲.

۳- باسورث، تاریخ سیستان، ص ۲۰۴.

۴- ریچارد نلسون فرای (گردآورنده)، تاریخ ایران از

اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران،

امیرکبیر، ۱۳۶۳ش، ج ۴، ص ۶۵.

۵- جهشیاری، کتاب الوزراء و الکتاب، ص ۲۹۱-۲۹۰.

۶- طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۴۷.

۷- احمد بن جلال الدین محمد خوافی، مجمل

فضیحی، به تصحیح و تحشیه محمود فرخ، مشهد،

چاپ توس، ۱۳۴۱ش، ج ۱، ص ۲۵۵.

۸- ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

خراسان غائله خوارج بود. سابقه ظهور این فرقه به جنگ صفین و داستان حکمیت و سپس جنگ نهروان در زمان خلافت علی علیه السلام می‌رسد.^۱ پیروان این فرقه به سبب باورها و تعصب مذهبی خود به سرعت رنگ سیاسی گرفتند و روحیه جنگجویی و مخالفت با خلفا را در میان خود پروراندند. در اندیشه آنان خلفای اموی و عباسی کمترین مشروعیتی نداشتند. برخورد مداوم آنها با خلفا سبب گردید تا در منطقه عراق پراکنده شوند و سپس در حجاز، جزیره و بسیاری از مناطق ایران از جمله فارس، کرمان و سیستان تمرکز یابند. کشاکش پیوسته آنها با خلفا امکان اتحاد ایرانیان ناراضی با خوارج را به جهت رد تقدم سیادت عربها فراهم ساخت.^۲ به گزارش تاریخ سیستان عواملی چون کشتن عثمان، جنگ جمل، عزل حسن بن علی علیه السلام و کشتن حسین بن علی علیه السلام، فرستادن حجاج به مکه و به سنگ و منجنیق فرو کوفتن اماکن مقدس و... بر مردم بسیار گران آمد. «پس گروهی از یاران مصطفی چون این حالها بدیدند گفتند دنیا بدین نیرزد»^۳. بدین جهت خوارج در هر جایی که ظهور کردند مردم خاص و عام به آنان می‌پیوستند.^۴ سپاه خوارج در شهرهای ایران برای خود پناهگاهی می‌جستند و سیستان به سبب موقعیت اقلیمی و دوری از مرکز خلافت، ویژگیهایی را برای جذب گروههای خوارج در خود دارا بود. قدرت خوارج در سیستان، بیشتر به شهرهای کوچک و روستاهای بیرون شهرها، نه

به مراکز بزرگ و پر جمعیت مانند زرنگ و بست بستگی داشت.^۵ سختگیریهای حجاج بن یوسف در عصر امویان، یکی از عوامل مهاجرت خوارج به نواحی شرقی ایران بود. نبرد سپاه اعزامی حجاج به فرماندهی عبدالله بن ابی بکره با خوارج سیستان به شکستی سخت انجامید و چنان شد که «هیچ کس را از آن سپاه نماند یا کشته شدند یا بمرند (و)... ایشان را «جیش الفنا» نام کردند».^۶

حجاج در سال ۸۲ق / ۷۰۱م سپاه بزرگ دیگری را به رهبری عبدالرحمان محمد اشعث به سیستان فرستاد. عبدالرحمان با سالار بزرگ خوارج همیمان ابن عدی سدوسی درگیر شد که «از هر دو گروه بسیار کشته شد. آخر همیمان هزیمت کرد».^۷ در واقع طی سده دوم هجری در شرق عالم اسلامی بیشتر در سیستان، قهستان و بادغیس بود که خوارج همچنان به فعالیت خود

۱- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ چهارم: تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ش، خطبه‌های ۴۰، ۵۸، ۵۹، ۶۰ و ۶۱.

۲- برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، چاپ دوم: تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۳۰۵.

۳- تاریخ سیستان، ویرایش [متن] جعفر مدرس صادقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳ش، ص ۵۷.

۴- فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ج ۴، ص ۹۵.

۵- باسورث، تاریخ سیستان، ص ۱۹۳-۱۹۲.

۶- همان، ص ۵۸. ۷- همان، ص ۵۹.

ادامه می‌دادند. این امر شاید از آن رو بود که آنها از ناخرسندیهای اجتماعی و دینی خاص مناطق روستایی ایران بهره‌برداری می‌کردند.^۱ برای مردم نیز مذهب خارجی ریسمان پوسیده‌ای بود که از سر ناچاری به آن چنگ می‌انداختند.^۲ به همین جهت انگیزه‌های دینی اولیه، به اعتراضات هرج و مرج طلبانه از سختگیریهای مالیاتی در دوره عباسی مبدل شد.^۳ این امر به افزایش بروز شورشها و درگیریهای خوارج در سیستان و خراسان از زمان خلافت منصور عباسی انجامید و منصور را مجبور ساخت تا مَعْن بن زائده شیبانی را که سرداری سالخورده و کارآزموده بود برای سرکوبی خوارج بفرستد. او در مدت کوتاهی توانست خراسان و سیستان را زیر فرمان خود درآورد و گروههای بسیاری از خوارج را سرکوب کند. قاطعیت مَعْن بن زائده باعث ناتوانی خوارج در مقابله با وی شد، تا آنجا که خوارج سرانجام با یک توطئه او را کشتند.^۴

گسترش فعالیت خوارج سبب شد تا به روایت یعقوبی، سیستان از نظر حکومتی از این زمان به بعد جزء قلمرو خراسان به‌شمار آید.^۵ شورش حُضین خارجی در حدود سال ۱۷۵ق / ۷۹۱م در منطقه سیستان به بحران و ناآرامی مشرق در عهد خلافت هارون دامن زده بود. حُضین توانست حمله حاکم عباسی سیستان عثمان بن عماره را دفع کرده، به نواحی هرات بادغیس و پوشنگ بتازد. حاکم خراسان غطریف بن عطاء کندی، جریر بن یزید را با

دوازده هزار سپاهی به جنگ حُضین که به روایتی با او سیصد مرد بیشتر نبودند، فرستاد. این نبرد اگر چه به شکست جریر بن یزید انجامید، اما حُضین نیز در اسفزار کشته شد.^۶ شورش وی «رویدادی بسیار جدی و خطرناک برای زمامداران دولت عباسی بود و از شورش خطرناک‌تر و دیرپاتر حمزه بن آذرک در سالهای آینده خبر می‌داد».^۷

حمزه بن آذرک خارجی را باید در میان خوارج سیستان نخستین کسی دانست که توانست قدرت متمرکزی را در سیستان برای چند دهه به وجود آورد. نام و آوازه او با شکوه و عظمت خوارج همراه بود. او را از نسل «زو» پسر طهماسب - قهرمان افسانه‌ای ایران - می‌دانند. این نسبت‌سازی به سبب عدم توجه خوارج به مسئله نسب خللی در قدرت حمزه ایجاد نمی‌کرد و بالعکس می‌توانست در تحکیم قدرت وی در

۱ - فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص ۹۵.

۲ - باسورث، تاریخ سیستان، ص ۱۹۱.

۳ - همان، ص ۱۹۲.

۴ - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۰.

۵ - یعقوبی، البلدان، ص ۶۱.

۶ - ابو سعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش، ص ۲۸۷-۲۸۶؛ ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۰، ص ۶۷؛ ابن خلدون، العبر، ج ۲، ص ۳۴۵.

۷ - باسورث، تاریخ سیستان، ص ۱۸۲.

نواحی شرقی که پایبند مراسم و اعتقادات قومی خود بودند مؤثر واقع شود.^۱

حمزه در حدود ۱۸۰ق / ۷۹۶م با کشتن عامل عباسی سیستان که به او اهانت کرده بود عازم حج شد. وی در این سفر با گروهی از یاران قطری بن فجأة آشنا گشت.^۲ وی در بازگشت به سیستان توانست خوارجی را که پیرامون خلف خارجی گرد آمده بودند و نیز گروهی از یاران حنین را که شمار آنها پنج هزار نفر می شد به دور خود جمع کند.^۳ اولین برخورد حمزه با سپاهیان علی بن عیسی در سال ۱۸۲ق / ۷۹۸م بود که به فرار سپاه عیسی بن علی و شکست او انجامید. در پی این پیروزی، حمزه مردمان شهر و روستاهای سیستان را گرد آورد و گفت: «یک درهم خراج و مال بیش به سلطان مدهید، چون شما را نگاه نتواند داشت و من از شما هیچ نخواهم و نستانم که من بر یک جای نخواهم نشست»^۴.

بعد از این تاریخ، دامنه نفوذ و قدرت حمزه گسترش یافت. او در سال ۱۸۵ق / ۸۰۱م به بادغیس حمله کرد، ولی از نیروهای علی بن عیسی شکست خورد و عقب نشست.^۵ روایاتی که بغدادی در شرح حملات حمزه آورده است احتمالاً مربوط به این تاریخ است. گزارش او بیانگر حملات هراس‌انگیز و تاخت و تاز مداوم خوارج است. وی می‌نویسد:

«(حمزه) سپس به خویشتن آهنگ هرات کرد، مردم شهر دروازه‌ها را بسته و او را

۱ - حمزة بن أذرك خارجی، نام پدر او را اترك نوشته‌اند، طبری او را جانفروش می‌داند و احتمالاً پدر وی با توجه به نامش زرتشتی بود. نام عبدالله که برای پدر وی در متون عربی آورده شده، چه بسا بعد از معروف شدن حمزه بوده است. اصحاب حمزة بن أذرك - به روایت شهرستانی - بعدها به عنوان حمزویه معروف شدند. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: محمد بن عبدالکریم شهرستانی، توضیح الملل؛ ترجمه کتاب الملل و النحل، تحریر مصطفی خالد هاشمی، تحقیق محمد رضا جلالی نائینی، تهران، شرکت افست، ۱۳۵۸ش، ج ۱، ص ۱۶۴، و...؛ تاریخ سیستان، تصحیح مدرسی، ص ۸۱؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۶۹.

۲ - قطری بن فجأة فرماندهی سپاه خوارج ازرقی را پس از کشته شدن زبیر بن علی بن ماحوزه برعهده گرفت. در زمان او فرقه ازارقه به اوج قدرت رسید. مهلب بن ابی صفره قدرت او را درهم شکست، قطری در طبرستان کشته شد و سر او را برای حجاج فرستادند. وی نوزده سال با نیروهای حجاج جنگ کرد. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: شهرستانی، توضیح الملل؛ ترجمه کتاب الملل و النحل، ص ۱۵۲-۱۵۱؛ ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۶، ص ۱۶۰ و ۱۶۷.

۳ - تاریخ سیستان، ویرایش [متن] مدرسی صادقی، ص ۸۱-۸۲

۴ - همان، ص ۸۲. یعقوبی خراج سیستان را در این زمان، ده میلیون درهم نقل کرده است. یعقوبی، البلدان، ص ۶۱.

۵ - طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۸۱؛ گردیزی، تاریخ گردیزی، ص ۲۹۰؛ یعقوبی، البلدان، ص ۸۲.

بدانجا راه ندادند. حمزه در بیرون شهر سر راه بر مردم بگرفت و بسیاری از ایشان بکشت. چون کار بدین جا رسید عمرو بن یزید ازدی که در آن هنگام والی هرات بود با سپاه خود به جنگ وی شتافت و این نبرد در میان ایشان چند ماه به درازا کشید و از مردم هرات گروهی کشته شدند... پس از آن حمزه بر کרוخ که از روستاهای هرات بود بتاخت و اموال مردم آنجا را بسوخت و درختهایشان را بیفکند. پس از آن با عمرو بن یزید ازدی به نزدیکی پوشنج نبرد کرد و او را بکشت. پس از آن علی بن عیسی بن ماهان که بدان روز والی خراسان بود با حمزه نبرد کرد و او را شکست داد و گذشته از پیروان وی شصت تن از سران لشکر حمزه کشته شدند»^۱.

حمزه در سال ۱۸۷ق / ۸۰۶م به نیشابور حمله کرد و در مدت اندکی سیستان، خراسان و کرمان صحنه تاخت و تاز سپاهیان او قرار گرفت. وی سپاه سی هزار نفری خود را به دسته‌های پانصد نفری تقسیم کرده^۲، همه شهرهای خراسان را با حملات بی‌امان، نا امن ساخت. حملات او در بخش گسترده‌ای از مشرق عالم اسلام بازتاب نگران‌کننده داشت. علی بن عیسی حاکم خراسان چون از این وضع به ستوه آمد و خود را از شکست دادن حمزه ناتوان دید، به هارون الرشید نامه‌ای نوشت و او را از اوضاع موجود آگاه کرد: «مردی از خوارج سیستان برخاسته است و به خراسان و کرمان تاختن‌ها همی کند و همه عمال این سه ناحیت را بکشت و دخل برخاست و یک درم و یک حبه از خراسان و

سیستان و کرمان به دست نمی‌آید»^۳. این گزارشها هارون را بر آن داشت تا برای برقراری امنیت عزم خراسان کند؛ اما در ری خیر حمله سپاه روم را شنید و به بغداد بازگشت. هارون در سال ۱۹۱ق / ۸۰۶م علی بن عیسی را از ولایتداری خراسان عزل کرد. بی‌گمان این اقدام بی‌ارتباط با ناتوانی علی بن عیسی در سرکوبی شورش حمزه نبوده است^۴. حرکت هارون در سال ۱۹۲ق / ۸۰۷م به خراسان علاوه بر فرو نشاندن فتنه خراسان و ماوراءالنهر، برای برخورد قاطع با حمزه خارجی نیز بوده است. نامه هارون از گرگان به حمزه گواه بر این است که خلیفه به هر شکل ممکن خواهان اطاعت و ترک عصیان او بود. هارون بیشتر بر آن بود تا زمینه ولایتعهدی مأمون را به دور از بحران و آشوب در خراسان فراهم آورد. به همین جهت در نامه خود

۱- ابو منصور عبدالقاهر بغدادی، ترجمه الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، به اهتمام محمد جواد مشکور، چاپ چهارم: تهران، کتابفروشی اشراقی، ۱۳۶۷ش، ص ۶۰-۵۹.

۲- باسورث، تاریخ سیستان، ص ۸۳.

۳- همان.

۴- اگر گزارش ابن اثیر مبنی بر خروج حمزه در سال ۱۷۹ را بپذیریم، بنابراین تمام حکومت علی بن عیسی در نبرد با خوارج سپری شده است و در طول این مدت علی بن عیسی توفیقی در توقف کامل حملات خوارج نداشت. بنگرید به: ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۰، ص ۹۰.

به شکلی از مدارا و بخشایش حمزه و یارانش سخن گفت و از او خواست تا به ولیعهدانش نیز وفادار بماند. وی همچنین به او اطمینان داد که در صورت اطاعت، تمام اموال به دست آمده در اختیار آنان باقی خواهد ماند. مدارا و نرمش هارون که از محتوای نامه‌اش پیداست نیاز وی را به برقراری آرامش و تسلیم شدن حمزه می‌رساند. جواب حمزه به هارون قاطع و تند بود. حمزه در آغاز سخن، خود را امیر المؤمنین نامید و هارون را غاصبی معرفی کرد که او خود را به حکم شرع و وظیفه و نه از جهت کسب مقام، مکلف به جنگیدن با او می‌داند. وی جنگهای خود بر ضد والیان خلافت در فارس، خراسان، سیستان و کرمان را در راستای مقابله با خونریزیها و قتل و غارت مردم توسط آنها می‌داند. ابیاتی که در تاریخ سیستان از زبان شاعر ممدوح حمزه نقل شده است، حکایت از رسالت حمزه و اطاعت و فرمانبرداری سپاهیان از او دارد. مضمون اشعار وی این‌گونه است:

«هارون و همراهان او پنداشتند که ما حق را به باطل خواهیم فروخت. وی به وسیله کاتب نادان چند سطری را در نامه خود نوشت که برخی از آن درشت و بعضی هم نرم بود و در این مورد کردارش به بازیگر مسخره‌ای می‌ماند. وی به حمزه نیروی سلطنت سریع الزوال خود را وانمود، در حالی که حمزه از آن کسانی نیست که آینده را به عاجل زوال‌پذیری سودا کند. وی امام پسندیده‌ای

است که هر کجرو گمراه را به راستی بازگرداند و بر پیمان خود ایستاده و راستکار است»^۱.

ملاحظه متن کامل نامه هارون و حمزه در شناخت موقعیت و وضع خوارج، مفید و بایسته است.^۲

هنگامی که حمزه، فرستاده هارون را با امان‌نامه و نظر خود باز فرستاد، برای هارون چاره‌ای جز جنگ با خوارج باقی نماند. وی از گرگان به سمت خراسان به راه افتاد؛ اما بیماری او سخت‌تر شد و در یازده جمادی الآخره ۱۹۳ق / مارس ۸۰۸م در روستای سناباد توس درگذشت. حمزه نیز با تعیین هدف خود و اعلان جنگ به هارون با سی هزار سپاه خود یکدل و مصمم آماده جنگ با هارون شد. به همین سبب آنان «کابین زنان بدادند و وصیتها بکردند و کفنهای اندر پوشیدند و سلاحها از بر آن و سی هزار سوار - همه زهاد و قرآن خوان - برفتند»^۳.

خوارج در نزدیکی نیشابور خبر مرگ هارون

۱ - عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، چاپ سوم: تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷ش، ص ۳۶۵؛ باسورث، تاریخ سیستان، ص ۲۰۹؛ تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، به همت محمد رمضانی، تهران، پندیده خاور، ۱۳۶۶، ص ۱۶۹-۱۶۸.

۲ - تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۱۶۲-۱۶۸.

۳ - همان، ص ۱۶۸.

و بازگشت سپاهیان به بغداد را شنیدند. پس حمزه گفت دیگر بر ما واجب شد تا به جنگ بت پرستان برویم. او پنج هزار نیروی خود را در دسته‌های پانصد نفری به خراسان، سیستان، پارس و کرمان فرستاد و اعلام کرد «مگذارید که این ظالمان بر ضعف‌ها جور کنند»^۱. فعالیت حمزه همچنان تا زمان خلافت مأمون و حکومت طاهریان بر خراسان تداوم داشت.

۳- شورش رافع بن لیث

یکی دیگر از عوامل عزیمت هارون به خراسان، شورش رافع بن لیث در ماوراءالنهر بود. این فتنه که تا زمان حکومت مأمون در خراسان به طول انجامید خود از موجبات عزل علی بن عیسی توسط هارون بود. رافع بن لیث از فرماندهان لشکری بود که همراه علی بن عیسی به خراسان آمده بود. او نوه نصر بن سیار، آخرین حاکم اموی در خراسان بود. منابع در علت شورش وی داستان ارتباطش با همسر زیبای یحیی بن اشعث الطائی از سرهنگان هارون را نقل می‌کنند^۲. یحیی زن خود را در سمرقند گذاشته و خود در بغداد، زنان دیگر اختیار کرده بود. چون همسرش قصد رها شدن از قید شوهر را داشت، با راهنمایی رافع - که به او نظر داشت - برای رهایی از پیوند یحیی حيله‌ای به کار گرفت. با این کار، رافع او را به عقد خویش درآورد. هنگامی که یحیی از این قضیه مطلع گشت به هارون شکایت برد. هارون علی بن

عیسی را مأمور رسیدگی به این شکایت و دستگیری رافع بن لیث کرد. علی بن عیسی حاکم خراسان بر طبق این دستور، رافع را زندانی کرد. پس از چندی رافع از زندان گریخته، مجدداً در بلخ از علی بن عیسی طلب عفو کرد. تصمیم علی بن عیسی برای کشتن رافع با شفاعت فرزندش تغییر کرد و او را به سمرقند بازگرداند، ولی رافع در سمرقند سلیمان بن حمیر، حاکم آنجا را کشته، سر به شورش برداشت^۳.

برخی منابع داستان شخصی رافع با علی بن عیسی را دلیلی بر آغاز قیام دانسته‌اند؛ اما آنچه پذیرفتنی است دوام قیام رافع از سال ۱۹۰-۱۹۴ ق / ۸۰۵-۸۰۹ م است که بیانگر مستعد بودن زمینه قیام مردم به خاطر اقدامات ستمگرانه علی بن عیسی بوده است.

پیش از این به اقدامات علی بن عیسی در خراسان اشاره شد، ولی اکنون ماوراءالنهر برای رها کردن خود از ستم علی بن عیسی و ظلم و تعدی کارگزاران خلیفه به حرکت رافع روی خوش نشان داده بود. ابن اعثم کوفی از ستم علی بن عیسی که به زوال قدرتش انجامید سخن می‌گوید و در نامه‌ای که رافع برای هارون

۱- تاریخ سیستان، ص ۱۶۹.

۲- محمد عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، تصحیح جعفر شعاع، باب پنجم از قسم اول، ص ۱۲۹.

۳- طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۳۳۹؛ ابن خلدون، العبر، ج ۲، ص ۳۵۶.

می‌نویسد این نکته را گوشزد می‌کند که آتشی را می‌بینم که شعله‌ور گشته و نیرنگی که در آن نیکویی نیست. پس از آن به ستیز با علی بن عیسی برمی‌خیزد^۱. همکاری تمامی مخالفان علی بن عیسی با رافع^۲، سبب گسترش قیام او و تصرف بسیاری از شهرهای ماوراءالنهر شد^۳. کار وی چنان در خراسان بالا گرفت که فرزند علی بن عیسی در مقابله با او کشته شد. علی بن عیسی نیز از ترس وی بلخ را وا گذاشت و به مرو فرار کرد. مردم بلخ در غارت باغ کاخ پسر علی بن عیسی سی میلیون درهم یافتند. این امر موجب ناخشنودی هارون از علی بن عیسی و درک بی‌لیاقتی‌اش در سرکوبی قیام رافع گشت. هنگامی که هارون هرثمه بن اعین را برای دستگیری علی بن عیسی فرستاد به او مأموریت داد تا برای سرکوبی قیام رافع نیز تلاش کند و خود در پی وی برای این امر مهم راهی خراسان شد.

قیام رافع بن لیث یکی از دلایل اصلی عزیمت هارون به خراسان بود^۴. خشم او از رافع در هنگام اسارت و کشتن برادر رافع روشن بود. چون در توس بشر بن لیث، برادر رافع را نزد او آوردند به او گفت: «آن قدر مزاحمت کردی تا با وجود بیماری به این سفر دراز آمدم»^۵. و او را آگاه ساخت که اگر فقط لحظه‌ای از عمرم باقی باشد، می‌گویم تو را بکشند^۶.

ناتوانی هرثمه در سرکوبی شورش رافع سبب شد تا هارون، مأمون را با گروهی از

سپاهیان جلوتر از خویش به مرو اعزام کند و خود از پی آنها به راه افتاد؛ اما قبل از آنکه بتواند اقدامی برای مقابله با رافع بکند در سوم جمادی الآخره سال ۱۹۳ق در توس درگذشت. مرگ وی مأمون را با دشواریهای زیاد در خراسان روبرو ساخت. هارون که در سفر خود نتوانست اقدامی برای بهبود اوضاع شرق انجام دهد، مأمون را وارث تمام آن اوضاع آشفته نمود. شورش حمزه، قیام رافع و خشم مردم خراسان از ستمهای عمال حکومتی، پایگاه محکمی را برای ولیعهدی مأمون فراهم نساخته بود. این امر به همراه ستیز زود هنگام امین با وی در بحران دامنگیر خلافت اسلامی مؤثر بود.

①

۱- ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م، ج ۸، ص ۳۹۶.

۲- بلعمی، تاریخ نامه طبری، ج ۲، ص ۱۲۰۴.

۳- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۰.

۴- ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، دولت نهم، ص ۱۷۹؛ جهشیاری، کتاب الوزراء و الکتاب، ص ۳۴۹.

۵- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۸.

۶- ابن خلدون، العبر، ج ۲، ص ۳۵۸؛ ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۷۹.